

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«توضیح ذلك: أن الضمان إمّا لعموم «علي الید ما أخذت، و إمّا لقاعدة الإقدام على الضمان الذي استدلّ به الشيخ و غيره على الضمان في فاسد ما یضمن بصحيحه...»

خلاصه مطالب گذشته

شیخ(ره) فرموده‌اند: در صورتی که مشتری عالم بوده به این که بایع فضولی هست و مع ذلك با بایع معامله انجام داد، در صورتی که ثمن در ید بایع تلف شود، مشهور فقهاء در این فرض قائل‌اند که بایع ضامن نیست و مشتری حق رجوع به بایع را ندارد.

دلیلی که در کلمات فقهاء آمده این است که مشتری، بایع را بلا عوض بر ثمن مسلط کرده است و وقتی که تسلیط، تسلیط مجانی باشد، وجهی برای ضمان وجود ندارد.

توضیح شیخ(ره) در تعلیل این حکم

مرحوم شیخ(ره) در توضیح این مطلب فرموده: سبب ضمان یا باید از موارد و مصادیق قاعده «علي الید» باشد و یا از مصادیق قاعده اقدام و هیچ کدام از این دو قاعده در اینجا جریان ندارد.

عدم جریان قاعده «علي الید» در ما نحن فيه

در جایی که مشتری عالم بوده به این که بایع فضولی است، اگر ثمن را به بایع تحویل داد و در دست بایع تلف شد، قاعده «علي الید» ما اخذت حتی تؤدیة» که یکی از قواعد معروفه و مثبتة ضمان در موارد دیگر هست، در اینجا جریان ندارد و نمی‌تواند اثبات کند که بایع ضامن است، زیرا عموم این قاعده، به مواردی که ید، ید امانی باشد، چه امانت مالکيه و چه امانت شرعيه تخصیص خورده است.

لذا در جایی که ید، ید امانی باشد، دیگر آن ید ضمان آور نیست و اگر مال در آن ید تلف شد، وجهی برای ضمان ندارد و لذا در موارد امانت، مثل ودیعه، اجاره و یا عاریه، اگر عین مال تلف شود، ضمانی در کار نیست.

بعد شیخ(ره) فرموده: اگر در این موارد ضمانی نباشد، در ما نحن فیه به طریق اولی ضمان نیست، چون در این موارد، مالک مال را نزد دیگری به عنوان ودیعه گذاشته، یعنی به عنوان این که دیگری فقط این مال را حفظ کند، اما اذن در اتلاف نداده و یا در عاریه، مال را برای این که دیگری از آن انتفاع برد به او داده، اما اذن در اتلاف نداده، که در این موارد، با این که اذن در اتلاف نیست، فقهاء گفته‌اند: ضمانی در کار نیست.

پس در ما نحن فیه به طریق اولی ضمانی نیست، چون مشتری با دادن ثمن به بایع، اذن در اتلاف می‌دهد. پس اگر در مواردی که اذن در اتلاف نیست ضمانی نباشد، در ما نحن فیه که اذن در اتلاف است، به طریق اولی ضمانی نیست.

وهم و دفع

بعد ادعایی را دفع کرده فرموده‌اند: اگر کسی ادعا کند که مشتری ثمن را مجاناً در اختیار بایع قرار نداده، بلکه در مقابل عوض در اختیار بایع قرار داده، بنابراین این تسلیط، تسلیط مجانی نیست.

این تسلیط مانند هبه فاسده نیست، که اگر واهب مالی را به متهد هبه کند و به خاطر نبود یکی از شرایط، هبه فاسد باشد، اگر عین موهوبه در ید متهد تلف شود در آنجا فقهاء فتوی به عدم ضمان داده‌اند.

مدعی می‌گوید: ما نحن فیه یک تسلیط مجانی مانند هبه فاسده که در آن ضمان نباشد نیست، بلکه ثمن را در مقابل مبیع به بایع می‌دهد و بلا عوض ثمن را به بایع نمی‌دهد.

شیخ(ره) فرموده: این دعوی مدفوع است و دفعش به این است که عوضی تضمین آور است که ملک خود بایع باشد و از کیس بایع خارج شود، اما اگر بایع ثمن را در مقابل مال غیر گرفت، اینجا ضمان آور نیست و این تسلیط، تسلیط مجانی می‌شود.

تسلیط در مقابل عوض، زمانی است که بایع از مال و ملک خودش چیزی را در مقابل این ثمن قرار دهد، اما اگر از مال غیر قرار داد، باز این تسلیط بلا عوض می‌شود و مانند هبه فاسده، یا بیع بلا ثمن و یا اجاره‌ی بلا اجرت است، که فقهاء در این عقود فاسده، حکم به عدم ضمان کرده‌اند.

عدم جریان قاعده اقدام در ما نحن فیه

بعد شیخ(ره) فرموده: از جوابی که از این ادعا دادیم، روشن می‌شود که چرا قاعده اقدام در اینجا جریان ندارد.

قاعده اقدام، یعنی کسی با فعل خودش بر ضمان اقدام کرده، که این مُقَدِّمِ ضامن است، مثلاً در معاملات معمولی، که بایع و مشتری هر دو مالکند، که بایع در مقابل ثمنی که می‌گیرد، ضامن مبیع و مشتری در مقابل مبیعی که می‌گیرد، ضامن ثمن است. هم بایع اقدام بر ضمان کرده و هم مشتری، منتهی ضمان معاوضی است و لذا هر دو بعد از عقد بیع ضامنند، یعنی بایع ضامن مبیع و مشتری ضامن ثمن است.

آیا طبق قاعده اقدام می‌توانیم بگوییم: این که بایع ثمن را گرفته و در مقابل این ثمن، اقدام بر ضمان کرده، لذا ضامن است و در نتیجه اگر در یدش تلف شود، ضامن است؟

مرحوم شیخ(ره) فرموده: این قاعده هم در اینجا جریان ندارد، برای این که اقدام بر ضمان در صورتی است که بایع در مقابل ثمن، از مال خودش چیزی قرار دهد، اما اگر بایع در مقابل ثمن، از مال غیر قرار داد، این دیگر عنوان اقدام بر ضمان را ندارد.

پس تا اینجا شیخ(ره) اثبات کرده‌اند که در فرضی که مشتری عالم است به این که بایع فضولی است و ثمن را به بایع می‌دهد و در یدش تلف می‌شود و مالک اصلی هم معامله را اجازه نمی‌دهد، بایع ضامن نیست و مشتری حق رجوع به او را ندارد، چون نه قاعده «علي الید» در اینجا جریان دارد و نه قاعده اقدام بر ضمان.

سوال:....؟

پاسخ استاد: در فرضی که مشتری عالم است، یعنی می‌داند در مقابل پولی که می‌دهد، عوضی از مال بایع نیست، بلکه عوض از مال غیر است و با وصف این که می‌داند، ثمن را به او می‌دهد، که این علم، ظهور عرفی دارد در این که مشتری مطلقاً تسلط کرده و می‌گوید: این ثمن در اختیار تو و کاری ندارم که مالک اجازه کند یا نکند، و الا در همین فرض علم، اگر مشتری شرط کند که ثمن را می‌دهم، به شرط این که مالک عقد را اجازه کند، اما اگر اجازه نکرد، حق تصرف در این ثمن را نداری، دیگر حکم مساله فرق می‌کند.

اشکال بر تسلط بلا عوض

بعد مرحوم شیخ(ره) «ان قلت و قلت» ی را بیان کرده، که مستشکل می‌گوید: همان کلام و تحقیقی را که در بیع غاصب ارائه کرده‌اید، در این جا هم پیاده کنیم و نتیجه بگیریم که در اینجا تضمین حقیقتاً وجود دارد.

شیخ(ره) در بیع غاصب وقتی خواسته بیع را تصحیح کند، فرموده: غاصب که مال دیگری را می‌فروشد، باید بنا گذارد بر این که خودش مالک است، ولو ادعائاً، یعنی ادعا کند که من مالک هستم، تا این که معاوضه و مبادله حقیقی صورت گیرد، که در آنجا بعد از این بناء ادعایی، مساله بنا بر نظر ایشان حل شده و درست می‌شود.

در اینجا هم مستشکل می‌گوید: چه عیبی دارد که بگوییم: این بایع که در مقابل ثمن می‌خواهد مبیع را بدهد، ادعائاً یا عدواناً بنا گذارد بر این که مال خودش است، که اگر عدواناً یا ادعائاً بنا گذاشت که این مبیع مال خودش است، ثمن در مقابل مال بایع قرار می‌گیرد نه در مقابل مال غیر، منتهی مالیت مال بایع، یک مالیت عدوانی و ادعایی است، اما اصل تضمین، یک تضمین حقیقی است، یعنی در اینجا مشتری حقیقتاً بایع را بر مال خودش تضمین می‌کند، ولو مالی که به وسیله او در مقابل ثمن تضمین می‌شود، یک مال ادعایی است و مال حقیقی بایع نیست.

همان طور که در تحقق مفهوم معاوضه در بیع غاصب می‌گفتیم: اگر غاصب ادعا کند که این مال، مال من است، با این مالیت ادعایی اصل معاوضه حقیقتاً تحقق پیدا می‌کند، در اینجا هم می‌گوییم: مالیت مبیع برای بایع ادعایی است، اما اصل تضمین، تضمین حقیقی است.

بنابراین مستشکل در دنباله این مساله اثبات می‌کند که دیگر این تسلط، تسلط بلا عوض نیست، بلکه تسلط در مقابل عوض است، لذا حالا که تضمین در کار است، اگر ثمن در ید بایع تلف شود بایع ضامن است.

جواب شیخ(ره) از این اشکال

مرحوم شیخ(ره) در مقام جواب فرموده: اول باید ضمان را معنا کنیم و معنای آن این است که این شیء در عهده ضامن است، یعنی اگر تلف شود، خسارتش از مال ضامن است، یعنی باید در مال ضامن نقصانی به وجود آید، و الا اگر مثلاً بگویم: ضامن این مال شما هستم، به طوری که اگر تلف شد، مالی را از عمر گرفته و به تو می‌دهم، این ضمان نیست.

ضمان در اصطلاح فقهی، یعنی تدارک یک مال بر عهده ضامن و خسارت یک مال از اموال ضامن، که معنای ضمان این خصوصیت را به ما می‌فهماند، که مضمون باید از مال ضامن باشد و نمی‌شود که مضمون به مال غیر باشد و به وسیله مال غیر، خسارت مالی را بدهد.

لذا شیخ(ره) فرموده: بنا بر این معنای ضمان، این که می‌گویید: تضمین با یک مال ادعایی تحقق پیدا کند، حرف غلطی است.

بله مساله ادعا در تحقق مفهوم معاوضه اثر دارد، معاوضه یعنی مالی در مقابل یک مال دیگر، چه این مال حقیقی باشد یا ادعایی، اما در باب تضمین، این چنین نیست که در مقابل مال تلف شده، تنها یک مالی باشد، چه ادعایی و چه حقیقی، بلکه در مقابل مال تلف شده، باید حقیقتاً مالی از اموال ضامن باشد، به طوری که تدارک صدق کند.

مرحوم شیخ(ره) قبلاً هم این مساله را در بحث «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده»، داشتند، که در آنجا هم ضمان را خیلی دقیق معنا کرده و فرموده‌اند: همان طور که خسارتی بر مال دیگری به وجود می‌آید، تدارکش هم به این است که خسارت و نقصی هم بر مال ضامن به وجود آید.

بنابراین اگر بخواهیم خسارت را از مال دیگری جبران کنیم، اینجا دیگر تدارک برای آن صدق نمی‌کند.

تطبیق عبارت

«توضیح ذلك: أنَّ الضمان إمّا لعموم علی الید ما أخذت»، ضمان یا از راه قاعده علی الید است، «و إمّا لقاعدة الإقدام علی الضمان الذي استدلّ به الشيخ و غیره علی الضمان فی فاسد ما یضمن بصحیحه»، و یا از باب قاعده اقدام بر ضمان، یعنی کسی که خودش بر ضمان اقدام کرده، که این ضامن است، که شیخ(ره) و غیر ایشان در قاعده «کل ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده»، در فاسدش برای حکم به ضمان، به قاعده اقدام تمسک کرده‌اند، که بحث مفصلش را در سال گذشته ملاحظه کردید.

«و الأوّل مخصّص بفحوی ما دلّ علی عدم ضمان من استأمنه المالك و دفعه إلیه لحفظه کما فی الودیعة»، قاعده «علی الید» مخصّص است به فحوی آنچه که دلالت دارد بر عدم ضمان کسی که مالک او را امین قرار داده است، یعنی مالک به عنوان امین، مالش را در اختیار او قرار داده، مانند ودیعه، که انسان مالش را نزد دیگری به ودیعه می‌گذارد و او را امین قرار می‌دهد، برای این که مالش حفظ شود، «أو الانتفاع به کما فی العاریة»، یا برای انتفاع بردن به مال، مثلاً لباس را به دیگری می‌دهد، تا فقط استفاده کند، اما دیگری را بر اصل این مال امین قرار داده و لذا در عاریه هم اگر بدون تعدي و تفریط این لباس در ید او تلف شد، ضامن نیست، «أو استیفاء المنفعة منه کما فی العین المستأجرة»، یا استیفاي منفعت از مال، که در اجاره مساله منفعت است، در عاریه مساله انتفاع است و انتفاع قابل تملیک نیست، اما منفعت مالیت دارد و قابل تملیک است و لذا با عقد اجاره، مستاجر مالک منفعت می‌شود. «فإنّ الدفع علی هذا الوجه إذا لم یوجب الضمان فالتسلیط علی التصرف فیهِ و إتلافه له ممّا لا یوجب ذلك بطریق أولى»، دفع به این وجه، اگر موجب ضمان نشود، تسلیط بر تصرف در مال و اتلاف آن به طریق اولی موجب ضمان نمی‌شود، که این اولویت همان فحواست.

«و دعوی: أَنَّهُ إِنَّمَا سَلَّطَهُ فِي مَقَابِلِ الْعَوْضِ، لَا مَجَانًّا»، مدعی می‌گوید: در اینجا تسلیط بلا عوض و مجانی نیست، «حَتَّى يَشْبَهَ الْهَبَةُ الْفَاسِدَةُ الَّتِي تَقَدَّمُ عَدَمُ الضَّمَانِ فِيهَا»، حتی قید برای مجانا است. یعنی اگر اینجا هم تسلیط مجانی بود، مثل هبه فاسده می‌شد، که در بحث «ما يضمن بصحيحه يضمن بفاسده» گذشت که ضمانی در هبه فاسده نیست.

«مندفعة: بَأَنَّهُ إِنَّمَا سَلَّطَهُ فِي مَقَابِلِ مَلِكٍ غَيْرِهِ»، این دعوی مندفع است، چون در مقابل مال خودش مسلط نکرده، بلکه در مقابل ملک غیر مسلط کرده، «فَلَمْ يُضْمَنْهُ فِي الْحَقِيقَةِ شَيْئًا مِنْ كَيْسِهِ»، فاعل «لم يضمنه» مشتری است و ضمیر مفعولی به بایع می‌خورد، یعنی مشتری بایع را به شیئی از کیسه خود بایع تضمین نکرده است. «فَهُوَ يَشْبَهُ الْهَبَةَ الْفَاسِدَةَ وَ الْبَيْعَ بِلَا ثَمَنِ وَ الْإِجَارَةَ بِلَا أَجْرَةٍ»، «هو» یعنی این تسلیط، شبیه هبه فاسده، بیع بلا ثمن و اجاره بلا اجرت است، که اینها همه از معاملات فاسده‌اند، «الَّتِي قَدْ حَكَمَ الشَّهِيدُ وَ غَيْرُ وَاحِدٍ بَعْدَهُ الضَّمَانُ فِيهَا»، که شهید و غیر واحدی از فقهاء به عدم ضمان در این معاملات حکم کرده‌اند.

«و من ذلك يعلم عدم جریان الوجه الثاني للضمان و هو الإقدام على الضمان هنا»، «من ذلك» یعنی از این که تسلیط در مقابل مال غیر بوده، دانسته می‌شود که وجه دوم هم که قاعده اقدام بود، جریان ندارد، «لَأَنَّ الْبَائِعَ لَمْ يُقَدِّمْ عَلَى ضَمَانِ الثَّمَنِ إِلَّا بِمَا عَلِمَ الْمُشْتَرِيَ أَنَّهُ لَيْسَ مَلَكًا لَهُ»، چون بایع اقدام بر ضمان به ثمن نکرده، مگر به مالی که مشتری می‌داند که ملک بایع نیست و این اقدام به درد نمی‌خورد. اقدام بر ضمان در صورتی صدق می‌کند، که انسان در مقابل مال، مالی را از کیسه‌اش قرار دهد.

«فَإِنْ قُلْتَ: تَسَلَّطَهُ عَلَى الثَّمَنِ بِإِزَاءِ مَالِ الْغَيْرِ لِبَنَائِهِ وَ لَوْ عَدَوَانًا عَلَى كَوْنِهِ مَلَكًا لَهُ»، تسلط بایع بر ثمن در مقابل مال غیر، به خاطر این است که ولو عدوانا یا ظلما، بنا گذاشته که مبيع ملک خودش هست و الان این ثمن را مالک می‌شود. «و لو لا هذا البناء لم يتحقق مفهوم المعاوضة كما تقدم في تصحيح بيع الغاصب لنفسه»، اگر این بنا نباشد، اصلا مفهوم معاوضه تحقق پیدا نمی‌کند. همان گونه که در تصحیح بیع غاصب لنفسه گذشت، که «لنفسه» را معنا کردیم، که یعنی ثمن داخل در ملک خودش شود و برای تصحیح معاوضه گفتیم که بایع باید بنا گذارد بر این که این مال، مال خودش است، «فَهُوَ إِنَّمَا سَلَّطَهُ عَلَى وَجْهِ يَضْمَنُهُ بِمَالِهِ»، پس مشتری بایع را در صورتی بر مالش مسلط کرده، که بایع هم در مقابل مالش او را تضمین می‌کند. منتها با مال عدوانی، «إِلَّا أَنْ كَلَّا مِنْهُمَا لَمَّا قُطِعَ النَّظَرُ عَنْ حَكْمِ الشَّارِعِ بَعْدَ مِلْكِيَّةِ الْبَائِعِ لِلْمُثَمَّنِ»، الا این که بایع و مشتری در اینجا دیگر تسامح و قطع نظر کرده‌اند در این که شارع مقدس حکم کرده که انسان، مال غیر را مالک نمی‌شود. «و تعاقدًا مُعْرِضِينَ عَنْ ذَلِكَ كَمَا هُوَ الشَّأْنُ فِي الْمَعَاوِضَاتِ الْوَارِدَةِ عَلَى أَمْوَالِ النَّاسِ بَيْنَ السَّرَاقِ وَ الظُّلْمَةِ»، بایع و مشتری عقد کردند، در حالی که هر دو از این حکم شارع اعراض کردند، همان گونه که این شأن معاوضاتی است که بر اموال مردم بین دزدان و ظلمه واقع می‌شود، «بَلْ بَنَى الْمُشْتَرِيَ عَلَى كَوْنِ الْمُثَمَّنِ مَلَكًا لِلْبَائِعِ»، نه تنها بایع عدوانا چنین بنایی دارد، بلکه مشتری هم بنا گذاشته بر این که مَثْمَن ملک برای بایع است، «فَالْتَسْلِيْطُ لَيْسَ مَجَانًّا، وَ تَضْمِيْنُهُ الْبَائِعَ بِمَقَابِلِ الثَّمَنِ مِنْ مَالِهِ حَقِيْقِيٌّ»، این «فالتسليط» جواب «لما» است، پس تسلیط مجانی نیست و این که مشتری بایع را ضامن قرار داده که در مقابل ثمن، چیزی از مالش را بگیرد، ولو این که مال، مال عدوانی است، اما اصل این تضمین، تضمین حقیقی است، «إِلَّا أَنْ كَوْنَ الْمُثَمَّنِ مَالًا لَهُ ادَّعَائِيٌّ»، ولی این که مَثْمَن ملک بایع باشد، ادعایی است.

بعد مستشکل تشبیه کرده و می‌گوید: در جایی که بایع و مشتری هر دو جهل مرکب دارند، یعنی اعتقاد دارند که این مَثْمَن ملک بایع است و روی همین اعتقاد، بایع می‌فروشد و مشتری هم می‌خرد، بعدا ظاهر می‌شود که این مال، مال بایع نبوده، همه فقهاء فتوی داده‌اند که اگر ثمن در ید بایع تلف شود، بایع ضامن است بالاجماع.

مستشکل می‌گوید: در اینجا چطور مساله ضمان است، در ما نحن فيه هم همین طور باشد، «فَهُوَ كَمَا لَوْ ظَهَرَ الْمُثَمَّنُ الْمَعِيْنَ مَلَكًا لِلْغَيْرِ»، البته این تشبیه فقط در مَثْمَن معین است، یعنی مَثْمَن مشخص در مقابل مَثْمَن کلی، که اگر بایع مَثْمَن کلی مثلا یک کیلو گندم کلی را به صد تومان فروخت و یک کیلو گندم به مشتری داد، بعد معلوم شد که ملک غیر بوده، در اینجا معامله بهم

نمی‌خورد، چون مئمن یک کیلو گندم کلی بوده، باید این یک کیلو گندم را کنار گذاشته و یک کیلو گندم دیگر از اموالش را به او بدهد.

لذا تشبیه در موردی است که مشبه به مئمن معین خارجی است. «فإن المشتري يرجع إلى البائع بالثمن مع التلف اتفاقاً»، اگر مئمن در ید بایع تلف شده باشد، مشتری به اجماع فقهاء به او رجوع می‌کند، «مع أنه إنما ضمّنه الثمن بإزاء هذا الشيء الذي هو مال الغير»، در حالی که مشتری بایع را در مقابل مئمن، به ازای این شیء که مال غیر است، ضامن کرده، «فكما أن التضمين هنا حقيقي، و كون المئمن مالاً له اعتقادي لا يقدح تخلفه في التضمين»، پس همان طور که تضمین در اینجا حقیقی است و این که مئمن به اعتقاد و جهل مرکب مال بایع است، بعد از این که معلوم شد این مبیع و مئمن، مال بایع نیست، در اصل تضمین ضرری نمی‌رساند، «فكذلك بناء المشتري في ما نحن فيه على ملك المئمن عدواناً لا يقدح في التضمين الحقيقي بماله»، در ما نحن فيه هم بناء مشتری بر ملکیت مئمن عدواناً، ضرری به این تضمین نمی‌رساند و تضمین حقیقی به مال بایع می‌باشد.

«قلت: الضمان كون الشيء في عهدة الضامن و خسارته عليه»، شیخ (ره) فرموده: این اشکال طول و درازی که بیان کردید، جوابش در یک کلمه است، که معنای ضمان این است که شیء در عهده ضامن است، یعنی اگر تلف شد، تدارک و خسارتش از مال ضامن است. «و إذا كان المضمون به ملكاً لغير الضامن واقعاً فلا يتحقق الضمان الحقيقي مع علمهما بذلك»، و اگر مضمون به، یعنی آنچه با آن ضمان پرداخت می‌شود، واقعاً ملک غیر ضامن باشد و بایع و مشتری هم هر دو علم دارند که این مال، مال غیر است، ضمان حقیقی تحقق پیدا نمی‌کند. «و ما ذكر من بناء المتعاقدين في هذا العقد على كون المئمن ملكاً للبائع الغاصب مع كونه مال الغير»، پس این که گفته‌اید: متعاقدين بنا گذارند که عدواناً ملک برای بایع غاصب باشد، در حالی که مال غیر است، «فهو إنما يُصحّ وقوع عقد التمليك و التملك منهما ادعاءً مع عدم كون البائع أهلاً لذلك في الواقع»، این بناء در وقوع عقد تملیک اثر دارد و تملک ادعائی آن دو را تصحیح می‌کند، در حالی که بایع واقعاً اهل تملک نیست، یعنی این چنین نیست که بگوییم: بایع واقعاً مالک شده است، «و إلا فأصل المعاوضة حقيقة بين المالكين و الضمان و التضمين الحقيقي بالنسبة إليهما»، وگرنه معاوضه حقیقیه، بین دو مالک است و ضمان و تضمین حقیقی هم، نسبت به دو مالک واقعی است، «و لذا ينتقل الثمن إلى مالك المبيع و يدخل في ضمانه بمجرد الإجازة»، و لذا مئمن به ملک مالک مبیع می‌رود و به مجرد اجازه داخل در ضمان مالک اصلی مبیع می‌شود، یعنی مجیز در مقابل مئمن ضامن است، که مبیع را به مشتری بدهد.

«و الحاصل: أنه لا تضمين حقيقة في تسليط المشتري البائع على الثمن»، پس حقیقتاً در تسلیط مشتری نسبت به بایع بر مئمن تضمینی صورت نگرفته است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين